



۲۰۱۷/۰۴/۱۹



ف، هیرمند

جوامع عقب مانده و ناسیونالیزم

قبلاً در نوشته ای پیرامون ناسیونالیزم معاصر کشور های پیشرفته نکاتی تذکر به عمل آمده بود، نیاز به این احساس شد که در باره ناسیونالیزم کشور های عقب مانده نیز مواردی ردیف شود چرا که این دو ناسیونالیزم با وجود نام و بعضاً خصایل مشابه، بنابر ساختار های متفاوت محل ظهور شان و نیاز های متفاوت گروه ها، اقشار و طبقات مختلف در دو جامعه متفاوت، دارای ماحصل و نتایج و لذا دارای ماهیت متفاوت خواهند بود. در این نوشته یادداشت گونه سعی شده است بعضی از جوانب و خصایل "ملت گرایی" یا ناسیونالیزم در جوامع رشد نیافته به ارتباط به نحوه کار و فعالیت پیرامون ملت سازی در آن جا ها توضیح و معرفی شود.

همانطور که تشکل "ملت" نقش مهمی در پیشرفت عمومی جامعه دارد به همان صورت، جامعه حائز ساختار متکامل، مسیر کمتر پُر خم و پیچ، طبیعی و تا حدودی سهل را برای ملت شدن مساعد خواهد ساخت، متکی به این اصل، ممالک عقب مانده - به شمول کشور ما - به علت ساختار های اجتماعی رشد نیافته، در راه ملت شدن مشکلات عدیده ای را پیش رو خواهند داشت، این مشکلات سبب آن گردیده تا در آن جوامع تپ و تلاش برای "ملت سازی" دقت ها و ظرافت های کاری مهمی را متحمل گردد.

در کشورهای عقب مانده و عقب نگه داشته شده در صورتی که نکات و موارد قابل دقت در آنجا رعایت گردد، ناسیونالیزم در حالات معینی می تواند، مشعل برون رفت از مصائب موجود را به دست بدهد، این تمایل در کشور هایی که هنوز به بلوغ ملی نرسیده اند و حوادث و رویداد های سیاسی، نظامی، مذهبی و... سبب پارچه پارچه شدن مردم شان گردیده است، یکی از طرق مهم متحد گردانی آنان شناخته خواهد شد.

کاربرد ناسیونالیزم به حیث یک خط و مشی واقعی ملی مستلزم رعایت دقت های وسیع در چنین جوامعی می باشد این تمایل در صورتی که در خط معیاری اش حرکت کند و سیمای روشن و قابل تعریف از ملت و منفعت هایش داشته باشد و این منافع را در عرصه های داخلی و خارجی به صورت دقیق تصنیف نماید و نیز این جریان "ملت ساز"، خود ظرفیت و قابلیت متحد سازی تمام اتباع مقیم سرزمین را - صرف نظر از هرگونه تنوعات شان - دارا باشد، قادر خواهد شد، گام های جدی در راه ملت سازی بردارد.

در گام نخست در عرصه داخلی، جهت فراهم نمودن بستر ملت سازی باید عمومی ترین و همگانی ترین اهداف و منافع را به تعریف بگیرد، اهدافی که همه در تحقق آن زیسم و ذینفع باشند، بدون آن که اهداف محلی هر یک از گروه های اجتماعی که در اهداف همگانی زیسم اند، صدمه ای ببینند، در صورت تقابل میان این دو هدف (محلی و

همگانی) ظرفیت و توانایی ایجاد امتزاج، تعادل و هماهنگی میان آنها را داشته باشد و یا زمینه کاهش مؤقتی عادلانه اهداف فرعی را مساعد ساخته بتواند، بدون شک این تعادل در حوزه هدف ها، با اولویت اهداف همگانی به اجرا گذاشته خواهند شد، در هر صورت تفکیک این قلمرو های متنوع اهداف، طوری تعریف می گردند که هر بخش از اهداف همگانی دستاوردی برای اجزا داشته باشد و هر هدف محلی جزئی از همان اهداف همگانی محسوب شود، این ها طوری انسجام یابند که لازم و ملزوم همدیگر باشند؛ ایجاد بافت کامل و مستحکم میان اجزا و کلیت در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... چنان عقلانی و با رعایت اهداف ستراتیژیک "ملت سازی" به اجرا در آیند که حضور و تداوم هر یک جز و کل در این تشکل ملت برای تمام عناصر ذیسه، حیاتی، هدفمند و مفادآور باشد.

برای ایفای باید های "ملت سازی" در گام نخست لازم است ما از جامعه خود شناختی به عمل بیاوریم، بهتر است این مرحله شناسایی را به نام مرحله "خود شناسی" یاد کنیم، مرحله خود شناسی را در حوزه ملت گرایی و ملت سازی باید به صورت صحیح و واقعینانه به عمل بیاوریم. این خود شناسی از آن جهت ضروری است که ما میدان محرکه کاری خود را معین می سازیم، با این خود شناسی خواهیم دانست که "ما" ی که از آن حرف می زنیم، از چه عناصری متشکل است، این مثال صرف یک مثال کمی خواهد بود، کیفیت های قابل شناسایی در حوزه های مختلف و متعدد خود شناسی، اطلاعات ما را - که برای اتخاذ مشی ها، خیلی ضروری خواهند بود - غنی تر خواهد ساخت.

در راه ملت سازی به دنبال عناصر مشترک مادی و معنوی همه گیر باید رفت، ما به گفته ریاضی دانان، مخرج مشترک های مردم ما را جست و جو و اساس کار خود قرار بدهیم تا "ملت" بسازیم، تا این مخرج های مشترک راه خروج ما را از بن و بست های پیش روی ما معین نماید. و می تواند آن راه ها در نصب العین واحدی که تمام باشندگان سرزمین، خویش را در آن دریابند، طراحی گردد، تعیین اهداف مشترک و همه گیر اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی می تواند اجزای این نصب العین باشد، سهم عقلانی و شایسته سالارانه برای تمام گروه های موجود انسانی در کشور و تشکیل حاکمیت سیاسی همگانی نیز از ارکان اساسی آن نصب العین خواهند بود.

گزیدن موقف در برابر مسائل داخل کشور - اعم از قضایای محلی و سرتاسری - می باید تابع آرمان ها و اهداف عمومی باشد، اهداف عمومی به همان معنای که در فوق مشخص شد.

به همین منوال اتخاذ موضع در قضایای خارجی مرتبط به کشور، باید با تمایل و آرمان های عمومی مملکت هم جهت باشد. این دو روش خاطر نشان می سازد که تعیین موقف در مسائل داخلی و خارجی همسو با منفعت عمومی که مفاد هر یک از اجزا را در بر خواهد داشت، مطابقت داشته باشد.

مشی که بنام تمایل "دولت ملت" مسمی گردیده است و منظور آن ملت سازی از راه استقرار دولت های فراگیر و ملی به ایجاد و سازماندهی مردم در کدر یک ملت می باشد، نمودی از نمایش گرایش مثبت ناسیونالیزم دارای وسعت نظر را به رُخ می کشد، که با رعایت اصل نسبی بودن مشی ها راه مناسبی برای تحقق یک ناسیونالیزم خواهد بود.

اصل نسبیت، به ما خاطر نشان می سازد که ماهیت و اشکال ساختار های اجتماعی را باید در نظر گرفت؛ بعضی از خصوصیت ها در جوامع موجود اند که گاهی قواعد بازی را کاملاً دگرگون می سازند، به صورت نمونه در وطن ما طی کمتر از چهل سال جنگ ها و بی ثباتی های متداوم، توقع و امید را به آینده - منجمله آینده مملکت - خیلی ضعیف ساخته است، این شرایط نامساعد اوضاع، سطح آرمان گرایی ملی را خیلی صدمه زده است، چنین حالاتی بر روح وطن خواهی، امید به آینده و امید راستین به آبادانی کشور را تا حدودی شدیداً لطمه وارد کرده است و نگرانی

به خوشبختی نسل فردای وطن را در همه سطوح گسترش داده است، اوضاع جنگی و ویرانگر از یک سو، نمو و رشد آرمان گرایی ملی را کمتر مجال داده و از سوی دیگر بی چاره گی در ناگذیری پذیرش حضور کمک های نظامی دول دیگر، حساسیت های ملی گرایانه را در کشور ما تقلیل داده است. این انگیزه ها موانع مهم در راه تحقق یک تمایل ملت گرایی اصیل مشکل جدی شمرده می شود، که می توان آنرا به نام مشکل ضعف معنوی یا مشکل عجز آرمانی مسمی نمود.

مانع مهم خاص دومی حضور یک قشر اقتصادی سیاه، سازمان یافته و غیر قانونی و نامشروع است که رشته های نظام مافیایی اقتصاد را در دست دارد، در ظاهر امر اعضای این قشر نمایش تمنای یک نظام ملی را میدهند ولی منافع آزمندانۀ این قشر با تشکل یک ملت متحد، سازگاری نه دارد، این قشر انواع اختلاف اعم از قومی، منطقوی، مذهبی، زبانی و... را میان مردم دامن میزند، مطالبات غارتگرانه همین قشر است که منطق اقتصادی نابرابر و غیر عادلانه اوضاع فعلی را بیان میکند، همین قشر است که زهر نفرت را به خاطر منافع اش در میان مردم پخش میکند، منافع اش را تعریف قومی و منطقوی میدهد و یا هر رنگ دیگری که منافع اش آنرا ایجاب کند.

ما گاهی اشتراک منافع اقتصادی را در میان افرادی از اقوام مختلف می بینیم که از طریق متوسل شدن به اعمال مجرمانه ثروت های قارونی اندوخته اند، این افراد که در خط مشخص مافیایی زندگی می کنند، خود در حوزه های حراست از منافع اقتصادی شان باهم متحد و وابسته اند و برای مصون سازی خود هر نوع وحدت، اعم از فرار از تعقیب قضایی، وحدت فرا قومی، منطقوی و ... را دارا دارند، همین ها و هواخواهان شان اند که در خارج و داخل کشور میان اقوام برادر و به هم وابسته در وطن ما درز اندازی می کنند، این ها نمی گذارند مردم فقیر و ستمدیده ما که اکثریت قاطبۀ کشور را شکل می دهند، در کنار هم با اتحاد آشکار و مطمئن زندگی کنند، این قشر خونخوار و ظالم منفعت خویش را در دور نگهداشتن گروه های متنوع مردم ما جست و جو می نماید، همین است که بدون حذف منافع اقتصادی مجرمانۀ این قشر و ارجحیت منافع اکثریت فقیر کشور نمی توان یک تمایل محکم ملی را منسجم و به ثمر رساند.

اما ترکیب نامتجانس گروه های انسانی در این کشور ها تمایل ناسیونالیزم را وا میدارد تا خیلی و خیلی سنجیده و حساب شده هدف ملت سازی اش را به پیش ببرد، چه ناسیونالیزم در جوامع ناپخته و نابالغ در حوزه ملی، دقت و ظرافت های خاص خود را لازم دارد، یکی از موانع جدی و مهم در این چنین کشور ها (منجمله وطن ما) که به حیث خبط و کجروی در مسیر ملت سازی بروز میکند همان خواهد بود که برخی، تحقق آرزو های تباری شان را ناسیونالیزم و ملت گرایی نام گذاری می کنند و همزمان با آنکه اصول عمده و اساسی ناسیونالیزم مطلوب را زیر پا می نمایند، از کناره های منفی و ارتجاعی ناسیونالیزم نیز با هوشیاری چشم می پوشند، این نوع استفاده از ناسیونالیزم به حمایت از منافع صرف یک قوم و تبار، نه تنها "تنگ نظری" است بلکه گرایش ملت گرایی را کلاً بدنام و ناخواستنی معرفی خواهد کرد، این "موقف گیری سیاسی قومی" و نه "موقف گیری ملی"، ناسیونالیزم به درد بخور جوامع ناپخته در حوزه های تولید و تکنولوژی را بی اعتبار خواهد ساخت. به استناد همین دلایل آنانی که در قلمرو ناسیونالیزم در کشور ما چکر می زنند، به نظرم توجه به این نکات برای شان با اهمیت خواهد بود، و این نکته را از نظر دور نه گذارند که ملت گرایی و ملت سازی در کشور های عقب مانده و یا عقب نگه داشته شده با عناصر قومی، زبانی، مذهبی، منطقوی و... ساخته نمی شود.

به صراحت و تأکید باید خاطر نشان ساخت که فرق و تمایز میان تفاوت های واقعی که بین گروه های انسانی کشور وجود دارد و اختلافات ظاهری و مغرضانه ای که عناصر منفعت جو آنرا میان مردم دامن می زند، به صورت دقیق، عادلانه، انسانی و ملی تفکیک گردد. این دو عرصه به راه حل های جداگانه و دقیق نیازمند اند و خیلی مخاطره آمیز خواهد بود اگر برای هر دو یک نوع توجه و یک راه حل معین گردد.

خطرناکترین لغزش "انتیزم" یا تبار گرایی در هیأت ناسیونالیزم و یا در چهره ناسیونالیزم، این خواهد بود که در مسایل و قضایای مهم و حیاتی تمام مملکت، فقط و صرف منافع قومی به حیث منفعت عمومی و ملی معرفی شود و یا در همچو قضایا بالخصوص در معاملات و بحرانات خارجی مربوط به کشور، صرف مفاد قومی و نه منافع همگانی (منافع ملی یا منافع تمام اتباع، اقوام، نسل ها و آینده کشور) در نظر گرفته شده و خیر عمومی معرفی گردد، مردم ما شاید به خاطر داشته باشند که اخیراً در قضایای از این قبیل، بعضی موقف گیری ها، صرفاً همچو خصلتی را بازگو می کرده اند، این نوع موضع گیری ها در مسایل مهم و حیاتی مردم ما این حقیقت مخرش را میرساند که ما تا هنوز به پختگی و بلوغ لازم ملی نه رسیده خواهیم بود.

یا در اثبات و توثیق هویت خویش به بعضی از سجل های مغرضانه خارجی ها که لطمه زهرآگینی به روند متحد شدن هر چه بیشتر مردم ما می زند، متکی می گردند و بعضاً در تشخیص و تصنیف ما و خارجی ها، آنها را یک سر و گردن "خودی تر" به حساب میگیرند. توجه داشته باشیم که ما به "کته بینی" خود مواجه نه گردیم، برابری انسانی میان ملت ها و مردم سایر کشورها نباید فراموش شود. همچنان اشتراک فرهنگی و سر چشمه های مشترک آنرا نباید نادیده گرفت، همانطور که مشخصات فرهنگی و هویتی خود و دیگران را هم به دقت شناخت و از آن مواظبت نمود، دیگران می توانند، برادران فرهنگی ما باشند ولی نه خود ما. همین "خود ما" باید عناصر قابل تعریف فرهنگی را داشته باشد (که دارد) تا این عناصر به حیث مشخصات هویتی ما شناسایی و تعریف شده و به مثابه "وجوه تمایز" با "دیگران" مورد محافظت قرار گیرد.

دولت ها و جریاناتی که ادعای ساز و سامان دادن ملت ها را دارند باید به این حقیقت معطوف گردیده باشند که بالابردن و یا پائین کشیدن این یا آن تبار بیش از پیش ما را از مسیر ملت سازی و رشد در راه یگانه سازی ملی، به دور می برد.

مبارزه برای تحقق آرمان های تباری و اولویت دادن به آن و کنار زدن نیاز های عمومی، فاصله گرفتن از راه آرمان ملت سازی است. این را هم تصریح باید کرد که "ملت سازی"، "یک رنگ سازی"، "همرنگ سازی" و همه را "قالب کاری کردن" هم نیست و همه را با یک یونیفورم ملبس ساختن هم نتواند بود، اصالت هر یک از اجزای ملت باید حرمت گذاشته شده و حراست گردد. ملت سازی منزوی ساختن اتباع یک کشور از سایر انسانان کره خاکی هم نیست، شناخت تفاوت ها، مشابهت ها، تنوعات، و قرابت های گروه های مختلف انسانی، ما را کمک می کند در ارزیابی شگفتی ها و ناتوانی های خود و دیگران و آقبعیین باشیم، این واقع بینی ما را در گزینش و انتخاب راه های صحیح و مترقی رهنمون خواهد کرد، یک سره خود را کامل شمردن و یک سره دیگران را، ناکامل و چه و چه قلمداد کردن، دگم اندیشی را بر ما مسلط خواهد ساخت.

در جوامعی که نظام های اقتصادی، تولیدی و سیاسی قادر به ساختن اشکال اجتماعی متکامل نیستند، رعایت هویت های محلی و گروهی اقشار و طبقات موجود خیلی با اهمیت است. نقض و زیر پا گرداندن این هویت ها چنان خلاء های پیچیده و دشواری را بوجود خواهند آورد که ما در نقطه مقابل "ملت سازی" قرار خواهیم گرفت. دیده می شود که ناسیونالیزم که حلال مشکلات مناطق کمتر رشد یافته خوانده می شود، با اینکه مثبت و مترقی است تطبیق آن خیلی ملاحظات جدی را ایجاب می کند، تحقق و اعمال ناسیونالیزم در همچو جوامع کار آسانی نه خواهد بود و اگر احتیاط لازم رعایت نه گردد، گاهی نه که غالباً در این راه به "تنگ نظری" گرفتار خواهیم آمد. بالاخره وطن و مردم افکار و زخم خورده ما نیاز به مداوا و سلامتی کامل دارند که برای رسیدن به این مقصد، متوسل شدن به هر نسخه ای که برای مداوای این حالت مؤثریتی داشته باشد، مشروعیت پیدا میکند و قابل توجیه می شود و یکی از این نسخه ها شاید ناسیونالیزم دقیقاً شناخته شده باشد که یکی از این نسخه ها و یا حصه ای از این نسخه باشد...

در نهایت ملت شدن یعنی، متحد شدن، یعنی در کنار هم با آرمان های بلند و آرزو های رویایی و با اعتماد همه جانبه زندگی کردن، یعنی برای نسل آینده و تمام اولاد های ما، ارزش های بلند فرهنگی، انسانی، معنوی، اخلاقی را به میراث گذاشتن، و برای شان جامعه سرشار از وسایل کافی مادی جهت تأمین یک زندگی آبرومندانه ایجاد کردن، و یک نظام مملو از اطمینان و باور و لبریز از امید به جا ماندن، یعنی برای چنین اهدافی زندگی کردن، یعنی جهت دفع بلایای گوناگون روزگار به نیرو های مردم خود متکی بودن، یعنی برای همدیگر بودن و قربانی دادن، یعنی جغرافیای واحد را سرزمین مادری خود، چون مادر خویش دانستن و از آن حراست نمودن، یعنی شگوفایی مردمش و خودش را همه نیات و اهداف خود دانستن، یعنی همه گروه های انسانی آن، خویش را متعلق به همدیگر دانستن، یعنی حیات و ممت خویش را منوط و وابسته به حیات و ممت همدیگر شناختن یعنی... برای رسیدن به این آرمان های رویایی، هر راه و طریقی که برای مردم ما مناسب و کارآمد باشد، لیبک.

پایان